



کریم مجتهدی از چهره‌های ماندگار فلسفه معاصر ایران است که نقش به‌سزایی در آشنایی ایرانیان با فلسفه‌های جدید غرب داشته؛ از هنگام فارغ التحصیلی از دانشگاه سوربن فرانسه تا کنون حدود چهل سال است که در دانشگاه تهران فلسفه تدریس می‌کند.

تطور بنیان‌های توسعه در غرب

واکاوی منطق غرب جدید

دکتر کریم مجتهدی

دکتر مجتهدی که هم‌اکنون به پژوهش‌های فلسفی در پژوهشگاه فرهنگ و علوم انسانی می‌پردازد، به درخواست خراسان پاسخ مثبت گفته و در این نوشتار سیر فلسفه و معرفت‌شناسی غرب را تا رسیدن به مبانی توسعه در عصر روشنگری به طور فشرده بررسی نموده است.

در لابه‌لای تحول تفکر فلسفی، می‌توان تحول روش‌های علمی را نیز مشاهده کرد. از این رو اگر به‌درستی بر روی فلسفه کار نشود، نمی‌توان به علم رسید. در واقع تفکر عقلانی، مقدمه علم است.

اما اولین نکته‌ای که درباره پرسش از نسبت عقلانیت و توسعه باید به آن توجه کرد -با آن که ممکن است مورد اعتراض جمع کثیری از افراد قرار بگیرد- این است که عقل، یک مفهوم تشکیکی است و هنگامی که از عقلانیت سخن می‌گوییم، ممکن است دیدگاه‌هایی مخالف و متعارض با یکدیگر از آن مراد کنیم. عقلانیت یک مفهوم واحد ثابت مشترک میان همه اندیشمندان نیست و مقول به تشکیک است و علاوه بر این که معانی متفاوتی دارد، درجات مختلفی نیز دارد. اگر به تاریخ فلسفه -چه تاریخ فلسفه غرب و چه تاریخ فلسفه اسلامی- نگاه کنیم، درمی‌یابیم که معنای عقلانیت در گذر زمان تغییر کرده است. آنچه در قرون وسطی به آن عقلانیت می‌گفتند و آنچه امروزه در غرب به آن عقلانیت می‌گویند، دو چیز گوناگون است. در فلسفه و معرفت‌شناسی غرب متوجه این مسأله شده‌اند که منطق انسان تحول داشته است و ثابت نیست. بنابراین تا معنا و جنبه‌های مختلف عقلانیت شناخته نشود و دست‌کم معنایی خاص از آن مشخص و قصد نشود، نمی‌توان در یک فضای مبهم و بدون قید و شرط از عقلانیت سخن گفت. عقل در حد ذهنی، منطق صوری است. همچنین عقل در حد تجربی، منطق کاربردی و در حد ریاضی، برهان ریاضی را پدید می‌آورد. البته منظور این نیست که این عقلانیت‌ها و منطق‌ها لزوماً با هم مخالف هستند اما به عینه و به تمامی نیز بر هم تطبیق نمی‌کنند. پس باید قصد کنیم که به چه معنا از عقلانیت سخن می‌گوییم.

منطق صوری ارسطویی

اگر با ملاحظه این مسائل بخواهیم سیر تطور عقلانیت را در فلسفه غرب توضیح

دهیم، صورتی از عقلانیت را منطق ارسطویی می‌یابیم که اگر چه قدیمی است اما در عصر خود روش جدیدی تلقی می‌شده است. پیش از آن سقراط از گفت‌وگو سخن می‌گفت، نه منطق صوری؛ یعنی از دید او عقلانیت در تقابل نظرها بروز و ظهور می‌کند. عقلانیت افلاطونی نیز همین‌گونه است.

ارسطو منطق را یک علم نمی‌دانست؛ از این رو منطق ارسطویی در متن علوم نیامده بلکه در خارج از آن طبقه‌بندی شده است. او منطق را به عنوان «ارغنون» و به معنی «ابزار شناخت» به کار می‌برد که می‌تواند در هر علم نظری -یعنی ریاضیات، طبیعیات و مابعدالطبیعه- کاربرد داشته باشد. البته منطق ارسطویی برای آن که در جهان غربی جایی برای خود باز کند، با مخالفت‌های بسیاری روبه‌رو شد. مطابق منطق صوری، ایمان نمی‌تواند معنا داشته باشد

۲ عقلانیت تجربی بیکن

منطق صوری ارسطویی در اواخر قرون وسطی با روشی مواجه شد که ادعا می‌کرد تجربی و استقرایی است؛ بدون این که صوری باشد. در اواخر قرن شانزدهم و اوایل قرن هفدهم، فرانسیس بیکن (م ۱۶۲۶) در کتاب خود به نام «ارغنون نو» که در مخالفت با ارسطو است، آشکارا می‌گوید که عقل انسانی باید در برابر «طبیعت» سر تعظیم فرود آورد تا بتواند بر آن مسلط شود و قدرتی که در طبیعت هست را از آن خود کند. از دید او قدرت اصلی در دل طبیعت است که باید آن را با «تجربه» شناخت اما عقلانیت صوری مانع از قدرت‌یابی انسان است. در این‌جا، لفظ عقلانیت باقی می‌ماند اما معنای آن فرق می‌کند.

توسعه جدید تا اندازه زیادی مرهون این برداشت از عقلانیت است که می‌گوید: «تجربه کن تا از طبیعت یاد بگیری!» بنابراین در علوم تجربی به جای این که منطق صوری ملاک باشد، منطق تجربی ملاک است و دیگر نیازی به استدلال نیست. برای نمونه لازم نیست استدلال شود که اسب چند دندان دارد؛ کافی است دهان او را باز کنیم و دندان‌هایش را بشماریم؛ به همین سادگی و با همین صراحت.

بیکن این نقد را به فلسفه اواخر قرون وسطی و روش‌های آن وارد می‌آورد که برخلاف ابتدای آن دوران -که منطق اشرافی نیز با فلسفه مزوج بود- در قید منطق ارسطویی قرار گرفته است. البته ارسطو هم از استقراء به عنوان یک روش صحبت کرده اما منظور بیکن از آن، استقرای ارسطویی به معنای نتیجه‌گیری از چند حکم جزئی نیست. استقرای بیکنی مبتنی بر مشاهده و آزمایش است.

به هر صورت روش شناخت علمی عوض می‌شود؛ البته باز هم عقلانی است اما نه به معنای انتزاعی کلمه، بلکه به معنای کاربردی و تجربی. از این

دوران، هدف علم نیز عوض می‌شود و دیگر فقط برای شناختن نیست، بلکه برای رسیدن به قدرت است. این قدرت ناشی از کشف طبیعت و از آن خود ساختن نیروی آن است. این منطق غرب جدید است.

در حاشیه این بحث، یک نکته بسیار مهم را که معمولاً در ایران به آن توجه نمی‌شود، یادآوری می‌کنم: عجیب این‌جاست که فرانسیس بیکن -بخواهد یا نخواهد- از روش ماکیاوولی پیروی می‌کند. ماکیاوولی در چهارچوب «قدرت اجتماعی» صحبت می‌کند و بیکن از «قدرت طبیعت» سخن می‌گوید. فاصله زمانی آن دو نیز چندان زیاد نیست. خط فکری همان خط است؛ به همین دلیل اندیشه بیکن در سیاست نیز مطرح است. حتی در عالم هنر

توسعه جدید تا اندازه زیادی مرهون این برداشت از عقلانیت است که می‌گوید: «تجربه کن تا از طبیعت یاد بگیری!» بنابراین در علوم تجربی به جای این که منطق صوری ملاک باشد، منطق تجربی ملاک است و دیگر نیازی به استدلال نیست. لازم نیست استدلال شود که اسب چند دندان دارد؛ کافی است دهان او را باز کنیم و دندان‌هایش را بشماریم؛ به همین سادگی و با همین صراحت.